

برآمده در آسمان می چسبید و مردم را سراسیمه میکرد و انید  
چنانکه در دلی کهنه و شاه جهان آباد رخنه به بنیادها در افکند  
خانه های کهن را بیداخت و سرانی نماز که شکافی بدر و دیوار  
آن راه نیافت

هم در چنین کتونه آن دو برادر را با و افراه روزگار براندا  
که انجمنها بر پا کردند و در باره بستن جلو آن آسیب چاره  
جویها نمودند

پادشاه در اینجا نیز بر منبونی مادر خرومندش بیخرا آنچه خوشبود  
سیدها در آن بود سخنی بر زبان نراند مگر اینکه از هر در  
سخن های گوناگون در آن انجمنها بیان میآید

حسین علیخان میخواست امین الدینخان را بکشد قطب الملک  
تن بآن کار در نمیداد و از همین بود که هر روز فرجاسی  
تسخنگاه پر از آگهی های کشته شدن یا زندان شدن

آونگان مانند

خود سیدها گزشته از چیرگی کنونی دشمن و ناپیدی آینده  
انجام کار که بازیکر روزگار زیر آن پرده چه در سر دارد  
چون از پاد آمدن جوانان نازنین خود را بنگاه اندیشه  
در آوردند آشکار است که چگونه ولی داشتند

گویا بهره آر روزگار پای تحت هندوستان بجز از لرزش  
ولی آرامی چیزی نبود زیرا که در میان رسیدن آن  
نخابه‌های ناگوار زمین لرزش پر زور بسیار شکفتی نیز  
خود را در میان انداخت (۱۱۳۴)  
۹۵۱۴۲

روز آدینه که مسلمانان در پرستش گاه خود پس از  
گزاردن نماز بشنیدن فریاد می‌پروا خستند یکایک زمین  
جنبید و تا چهل روز در هر روز چندین بار خانه‌ها و سراها  
را بلرزه در می‌آورد و آوازهای هراس انگیز از زیر زمین

برآمده در آسمان می چسبید و مردم را سراسیمه میکردانید  
چنانکه در وهلی کهنه و شاهجهان آباد رخنه به بسنیا و با در افکنده  
خانه های کهن را مینداخت و سرائی نماز که شکافی بدرو دیوار  
آن راه نیافت

هم در چنین کنونه آن دو برادر را با و افراه روزگار براندا  
که انجمنها بر پا کردند و در باره بستن جلو آن آسیب چاره  
جویها نمودند

پادشاه در اینجا نیز برهنه بونی مادر خردمندش بجز آنچه خوشبود  
سیدها در آن بود سخنی بر زبان نراند مگر اینکه از هر در  
سخن های گوناگون در آن انجمنها بیان میآید  
حسین علیخان میخواست امین الدیخان را بکشد قطب الملک  
تن بآن کار در نمیداد و از همین بود که هر روز فرجاسی  
تختگاه پر از آگهی های کشته شدن یا زندان شدن

## داستان ترک‌تازان هند

امین‌الدینخان بود و هر شب امین‌الدینخان بزرگان تورانی  
را با مردانشان گرد خود فراہم کرده بنگهبانی جان خود  
ہشیار میماند

سراخجام ہمہ یکدل شدند در اینکه حسین علیخان پادشاه  
را با بزرگان درگاہ و سران سپاہ برداشته برای گوشمالی  
نظام الملک بہ دکن رود و قطب الملک بہ شاہجہان آباد  
رفتہ بہ بندوبست کارہای کشور و نگاہبانی خانہ پرواز از  
ایزوی فرمانہا بہر سوی برای گردش سپاہ فرستادہ  
شد و در چند روز از شکریان تازہ و افغان و راجگان  
ہمسایہ باندازہ پنجہزار سوارہ و پیادہ فراہم شدہ رو  
بہ دکن نہادند

روی نمودن حسین علیخان با پادشاه بہ دکن و کشتہ  
شدن او در راہ

چنانکه بکار شیافت قطب‌الملک آهنگ شاهجهان آباد و حسین علیخان  
 با پادشاه و لشکر آراسته و توپ و توپخانه برای جنگ با  
 نظام‌الملک از اکر آباد برآمده بهریک راه خویش را پیش  
 گرفت (۱۱۳۲)

امین‌الدینخان که با پادشاه در تباهی سیدها همراه بود اندیشه  
 که اگر حسین علیخان با این لشکر و این ساز و سامان به نظام  
 برخورد هر آینه بر او دست خواهد یافت و اگر نظام‌الملک (بنیره او)  
 خوش است) از پادشاه آبروی بزرگان تورانی برخاک  
 خاری ریخته خواهد شد و چون کشتن حسین علیخان را در نیرو  
 خودش به تنهایی نمیدید برای خود و آن کار دوست  
 و سازی پیدا کرد و آن سید محمد امین نامی بود از مردم  
 نیشاپور خراسان که (در آغاز بزرگان پولداری بود و در  
 هندوستان چاکریهای لشکری همیدا نموده بیایه بسیار

## داستان ترکمزان هند

بلندی رسید و بهرام سعاد حالی سرسراز لرزید و رفته  
 رفته کارش چنان بالا گرفت که در لکنهور بنیاد نهند  
 خانه پادشاهی اوده شد در آن روزها با لشکر که داشت  
 همراه اردوی پادشاه بود و از رگزر مغول بودن سواره اش  
 با امین الدینخان همپائی نموده دوست یکرنگ او شد و چون  
 پیش از آن آگهی یافته بود که آن دو برادر سید از یکدیگر  
 باین اندیشه و بندوبست جدا شدند که یکی شان پس از  
 دست یافتن بر نظام الملک یا هنگام رسیدن با پادشاه  
 را با امین الدینخان و بزرگ از بزرگان تورانی که اندک  
 گمان بدی با او داشتند بکشند و دیگری شان در شاهجهان آباد  
 به نگهبانی خانه پرواز و در کشتن حسین علیخان با امین الدینخان  
 همداستان شد

پس آن هر دو برای آن کار مروی را برگزیدند و حیران

از مردم کاشغر و از الوسِ جنّامی که جوانِ دلاور کینه توز و  
 نبیره میرحیدر نویسنده داستان رشیدی بود و از دوستان  
 کیش دشمنِ خونخوارِ هم آئینانِ حسین علیخان بود چنانکه  
 از همین رهبرِ مردمِ انجام آن کار را بگردن گرفت  
 آنگاه میرحیدریکی از دوستانِ خود را که او نیز منحول بود و  
 در بیابکی دوم خودش میدانست با خود همدست نموده آماده  
 کار شد تا هنگامیکه اردوی گران شکوه در بیت فرسنگی  
 فتح پور آماده بود و حسین علیخان پادشاه را پرده سراسب  
 خود رسانیده در پالکی نشسته به اردوی خود میرفت بر سر  
 راه او ایستاده و آماده بیرون آوردن فریادنامه از بغل  
 خودش

چو بداران او را راهند حسین علیخان از دور دیده آنها را از آن  
 کار بازداشت و او را پیش خود خوانده فریادنامه اش را

## داستان ترکنازان هند

که در آن از ستم امین الدیخان و ادخواهی نموده بود بگفت  
و بخواندن آن پرداخت و میرحیدر بچالاکي دشمنه از کمر  
کشیده شگش را بیک زخم چنان ورید که جگرش شگشا  
شد (چهارشنبه ۱۱۳۲) ۱۲۰۶

حسین علیخان در دم چنان لکدی بر او زد که پالکی فرو غلبید  
و همین سخن را گفت که پادشاه را بکشید و از پالکی  
مرده سرنگون گشت

نورالدخان که پسر او در زه حسین علیخان بود و پیاده همراه  
پالکی ماسوزاده خود میرفت بزخم شمشیر میرحیدر گشت منول  
دیگر که همدست میرحیدر بود کشته دوست خود را از پا  
در آورد که منولان از هر سوی ریختند و سر حسین علیخان  
و نورالدخان را از تن جدا کرده نزد پادشاه بردند و از  
سرگردگان باره و وابستگان حسین علیخان به کدام ک



دست در آورده بسوی خرگاه شهنشی پای دلاوری پیش  
 نهادند به تیر جان شکاف مغولان از سر بخاک افتادند و  
 آنکه از همه بیشتر پایداری نمود غیر تاجان خواهرزاده حسین علیخان  
 بود که تا از هنگامه جانگزای ماموی خود شنید از سر  
 چاشت دست نهشته برخاست و بی آنکه بفراهمی سپاه  
 خود فرمان دهد بر پیل سوار شد و با همان دو سه هزار  
 سوار که گردش بودند روی بخرگاه پادشاه نهاد مگر به  
 جنبشهای امین الدین خان اعتماد الدوله پیش از رسیدن  
 او بزرگان تورانی بر در سراپرده خسروی فراهم شده بودند  
 و تا از آهنگ او شنیدند آماده کارزار شدند  
 سعادت تاجان گوشش بسخن مادر شاه که نمخواست فرزندش  
 از پرده سرا بیرون آید نداده پای باندرون نهاد و پادشاه  
 را خواهی نخواهی بیرون آورده بر پیل نشاند و در دل لشکر

واستان ترکماران مند

جای داد و خودش سپاه پیش جنگ را برداشته روی  
به غیرت خان نهاد

در آرمیان لشکریان هر دو سوی دسته دسته بسروران خود  
پیوستند و جنگ خونریزی آغاز شد و به کشته شدن -  
غیرتخان و چندین تن دیگر از سپهکشان باره و بتاراج  
رفتن گنجینه و کارخانه های اردوی حسین علیخان انجام  
یافت

نوشته اند بخرپول که در گنجینه پیش از یک کرور بسند  
(چهار کرور تومان ایران) بود اندازه نهندرهای ویژه حسین  
خان که در اردو داشت و بیاد یغما رفت بشمار در نیاید  
و آنچه در دنبال داشت که آنهم کم از این نبود بچنگ  
پادشاه افتاد و بازمانده لشکر زیر سایه شاه درآمدند  
آگهی یافتن عبدالسدخان قطب الملک

۱۱۳۲  
۱۲۰۶  
۱۷۲۰  
۱۰۰۰

از گذشته شدن برادر و برداشتن سلطان ابراهیم  
را پیادشاهی و بجنگ برخاستن با محمدشاه به  
خونخواهی

قطب الملک به بیت و پنج فرسنگی شاهجهان آباد رسیده بود  
که نامه از رتن چند رسید و او را بر آنچه گذشته بود آگاهانید  
پیدا است که بر او چه گزشته و بر مردم اردو که  
بیشترشان از سیدهای باره بودند چه رفته باشد

اگرچه سپهکشان باره میخواستند از بهانجا بسوی اردو  
شهنشاهی برگردند و پیش از آنکه لشکریهای پریشان گرد  
فراهم شده بر زورش افزوده شود کارش را بسازند  
مگر قطب الملک آنرا نپسندید و خواست که از نژاد او زنگنه  
شاهزاده را در دست گرفته لشکر بر سر محمدشاه کشد ازینرو  
دو تن از گزیدگان دوستان خود را برای آن کار فرستاد

واستان ترکمانان هند

به نجم الدین علیخان که (صوبه دار) شاهجهان آباد بود نوشت که  
در فراهی سامان جنگ یکدم آسایش را بر خود روا  
ندارد

پس آن دو تن (شجاعت خان و مرتضی خان) سلطان  
ابراهیم پور رفیع القدر نبیره بهادرشاه را از زندان  
که در خانه خودش بود برآورده (۱۱۳۲) بر تخت نشاند  
و او را ابوالفتح ظهیرالدین سلطان ابراهیم خوانند و  
قطب الملک دو روز پس از آن باستان والا رسیده  
پادشاهی او سرفرو آورد و کرد و بجوئی بزرگان کهن برآید  
هر که تن بهمراهی او در داد بجایگاه شایسته و بخشهای  
خوب سرفرازش ساخت و پول هنگفتی که گویند پیش  
از یک کرور هند بود بیرون ریخته در راه گرفتن سپاه  
بکار برد و بدان اندازه بر تنخواه لشکر میفرود که از مردم

بازار هم برکه یابونی داشت بشمار سواره و برکه نداشت  
 به تیپ پیاده در میآید چنانکه در دو سه روز بیش از  
 نود هزار شکر فراهم شد و او آن سپاه را با سلطان  
 ابراهیم برداشته (۱۱۳۲) از شاهجهان آباد کوچ نمود  
 و تا نیگامیکه برابر شکر پادشاه رسید که بیش از سه  
 هفته نکشید از فرا آمدن چورامن راجه گروه جات و  
 لشکریان برادرانش که پس از پیوستن بشاه از او  
 جدا شدند و (به اردوی قطب الملک پیوستند) نزدیک  
 پانزده هزار بر سپاسیکه گزارشیافت افزوده شد  
 از آنسوی محمد شاه اگر چه نگران بود که سپاه بسیاری از  
 برسوی باردویش فرارند مگر بجز چهار هزار سوار که جم  
 جی سینک با شتاب بسیار نزدش فرستاد و محمدخان بنگش  
 که با سه هزار سوار خود را باو رسانید و غریزخان

## داستان ترکتاران بند

رو سید و بایزید خان میواتی دیگر کسی از سرداران نامی  
 با لشکر پادشاه نتوانست رسید  
 باری آن هر دو لشکر میان آگره و دهبی برابر یکدیگر فرود  
 آمدند و تا دو سه روز با ستواری جاهای خود پرداخته  
 بداد روز چهاردهم تختین ماه سال یک هزار و یکصد و سی  
 و سه تازی جنگ آغازیدند و سرداران و دلاوران  
 هر دو لشکر با هم تباہی یکدیگر دست به شلیک توپ  
 و تفنگ و انداختن تیر و زدن شمشیر آیدند و پس از  
 یک روز و یک شب که دلیران هر دو سپاه بهم در آویخته داد  
 مردی دادند (و با آنکه همه گرسنه و تشنه بودند باز جنگ از  
 میانشان وافت نشد فیروزی گاهی بدین سوی و گاهی بدین  
 می نگرست) از پایداری حیدرقلیجان که سالار توپخانه محمدشاهی  
 بود و بهادری سعادت خان لرزه بر اندام سپاه

۱۱۳۳  
 ۱۱۱۵  
 ۱۷۲۰  
 ۱۱۰۶

قطب الملک افتاده تهمنان نامور باره کشته شدند و سپاه  
شان پریشان گشت و روز دیگر که هنوز هم رشته جنگ  
گسته نشده بود قطب الملک گرفتار شد و آوازه شادمانی  
فیروزی از لشکر محمد شاه برآمد

حیدرقلیخان قطب الملک را با برادرش نجم الدین علیخان  
برپیل خودشان نشانده نزد پادشاه آورد و او از سید  
بودن آن دو برادر اندیشیده آزاری بایشان نرسانید  
سلطان ابراهیم را نیز بچنگ آورده زندان  
کردند و از سر تا سر اردوی قطب الملکی آنچه بتازاج زفته  
بود بچنگ گنجوران خسروی در افتاد

نوشته اند روزیکه حسین علیخان کشته شد امین الدینخان  
پیغامهای دوستانه به رتن چند فرستاده او را نزد خود  
خواند و او از جان خود ترسیده روی از او برتافت

داستان ترکنازان هند

و پس از آنکه بز سرگزشت را نوشته همراه تته  
 سواری نزد قطب الملک فرستاد در پاکی نشسته راوغام  
 خود گرفت و یکدسته از بازار خوابان اردو که پیش از آن  
 از او بدل رنجیده بودند بر سر او ریختند رختش را لیا  
 کردند و خودش را از پاکی بیرون آورده با شیت و  
 لگد چند آنکه خواستند بزوند آنگاه بر مبه پیش امین الدین  
 آوردند و چون بالابه و زاری بسیار بجان زینهار  
 خواست بفرموده امین الدین خان جامه باو پوشانیده زیر  
 رنجیر زندانش کردند و او بهمان گونه بود تا روزیکه محمد شاه  
 پای در پهنه کارزار قطب الملک نهاد و تختین فرمایش  
 این بود که سر رتن چند را از تن جدا کرده پیش پا  
 میل سوارش افکندند  
 محمد شاه بر جایگاه حیدرقلیجان افزوده سعادت خان را



بهادر جنگ فرنام داد و روز شانزدهم بهمان ماه اردو  
 خود با از آن جنگ گاه جنبش داد روی به تختگاه نهاد  
 و روز بیست و دوم با فرخوردشیدی و برز جمشیدی  
 و آنگونه شکوه شهنشاهی که در آن روزها کمتر دیده شده  
 بود بشهر درآمده بر تخت بلند نیاگان خود جای گرفت  
 قطب الملک در زندان پادشاه بود تا بمرد (۱۱۳۵)  
 برخی نوشته اند که دو بار زهرشس دادند چه بار نخستین  
 کارگرنیفتاد و این نباید دروغ باشد زیرا که در باو افراه  
 کار فرمای روزگار بلندی و پستی و بیشی و کمی چهره نمی زد  
 در تراو و کواس آن دو برادر  
 اینها سه برادر بودند از یک پدر و یک مادر برادر کتر  
 شان سید نورالدین علیخان نام داشت و هنگامیکه سلطان  
 معظم لشکر بر سر برادر خود شاهزاده اعظم کشید این هر سه

## داستان ترکنازان هند

برادر از سرکردگان لشکر پیش جنگ معزالدین بودند و  
 از بسکه بی باکانه خود را بشکر دشمن زدند برادر کمتر از پان  
 در آمد و دو برادر دیگر زخمهای بسیار برداشته پس از آن  
 بهبودی یافتند

نام پدر ایشان سید عبدالمدخان و از سیدهای باره بود  
 و نام قطب الملک که برادر مہتر بود تخت حسن علیخان  
 بود روزیکه محمد فرخیر به تخت دہلی برآمد او را سید عبدالمد  
 خان نام نهاد قطب الملکش و نام داده دستور بزرگ  
 خویش ساخت و برادر دوم حسین علیخان را بفر نام  
 امیر الامرائی سربند گردانیده سپه سالار سترگ خود خواند  
 همه داستان نویسان خاور آن دو برادر  
 را دارای خویهای پسندیده و خداوند شناسهای گزیده  
 دانستند و پرورشان را با دلیری و بہادری آشنا

و از بیدار و ستم بیگانه و در داد و دهنش یگانه شمرده اند  
 و جنبشهای نکوهیده ایشان را نیز که درباره خداوندگار  
 خود آشکار ساختند ستوده چنین میگویند که برای نگهداشتن  
 جان و پاس زندگی و آبروی خود در آنگونه کارها ناگزیر  
 بودند مگر اینگونه سخنان را در نگاه دانشمند پاکبازی که از  
 هرگونه اندیشههای پستی گری سازه باشد فروغی نیست از  
 اینروی که اگر کشتن فخری را از جنبشهای ناگزیر  
 بتوان شمرد بر دست گرفتن فخر و شکر کشیدن بر سر  
 بهادر شاه و بیچاره و نابود ساختن او و دستوران  
 کهن خانه تیمور را باری پورشی نمی توان نهاد چه آن  
 پادشاه و دستورانش در پی ریختن خون و آبروی  
 ایشان نیفتاده بودند و ایشان در زیر سایه پادشاهی  
 او جایگاه بلندی نیز داشتند آری اگر در کیش و لاور

## داستان ترکنازان هند

که هر دو (بویره حسین علی) در پرورش آن کواسی والا  
 دارای دستگاه بسیار فراخی بودند در آنچه کردند بخشیده  
 توانند درین سخن نیست که در بلندی اندیشه و دانش  
 منش پادشاهان بنر پیشه هر یک در جای خود همانند  
 نداشته خزانکه عبدالله پیش از اندازه خواشمند خوشگرا  
 و هم نشینی زنان بوده و شاید همین یکی مایه آن دشمنی  
 شده باشد که بر سر اندوخته های ابر آباد میان هر دو پادشاه  
 راه یافت و دشمنان گوشه نشین را در تباہی ایشان  
 دلیر ساخت

در نهادن نام باره بر آن گروه نویسندگان چیز نوشته اند  
 برخی میگویند پیشینیان ایشان در مینا بازار دہلی از بسکه  
 بزرگی کردند فرمان رفت که ایشان بیرون شهر  
 مانند و چون بیرون را در زبان اردو (باہر) میگویند

بهر رفته رفته فرسوده زبانها گشته باره شد و بر آنها ماند  
 پاره نوشته اند باره نام شهریت که آنها در آن  
 زیست می نمودند و باره در اردو دوازده را میگویند  
 باری این سیدها گروه توانائی بودند که زادبوم  
 شان بخش خاوری پرکنه مظفرنگر بود و در روزگار  
 شمس الدین التمش بدین نام شناخته شدند  
 چون محمدشاه به تختگاه خود آرام گرفت پس از چند  
 روز سرداران پنجاب و دیگر سوانه ها که پیش از آن به  
 اردوی شان خوانده و از رهبر دوری راه ینگام <sup>نیتند</sup> <sub>توانستند</sub>  
 رسید چهره سالی آستان بلند شده هر یک و از خور خود  
 جایگاهی فراتر از آنکه داشت سر بلند شد  
 نامه پاسخ فرمان خسروی از نظام الملک بفرخنده باد  
 آن فیروزی رسید و دل چندی از بزرگان را که از

داستان ترکنازان هند

سوی دکن بیاب بود آسوده گردانید  
 چون از روزگار درازی آمدنی کشور همه از روی دلخواه  
 آن دو برادر سید بکار برده میشد آفرین خسروی  
 چنان تهی مانده بود که پنجره ها و دریچه های سرای شهنشاهی  
 را که از زر و سیم ناب بودند گذاخته و پول ساخته به  
 کار برده بودند و دیگر چیزی نمانده بود که پانچ هزار خانه  
 های شهر یاری را که نزدیک بود از آئین بقتند به  
 محمد شاه خواست بازیافت آزادیها را (خرید)  
 باز در کار آورد و از اندرزهای گران بهای راجه اجیت  
 سینک از آن اندیشه افتاد و از دست تنگی اندیشمند  
 بود که ناگهان گنجینه هنگفتی با پیشکشهای شایان از نزد  
 مرشد قلینجان فرمانفرمای بنگال به پیشگاه در رسید و آنکه  
 مایه دوری تنگدستی گردید

در آئینیان امین الدینخان کہ ہنگام کشتہ شدن حسین علیخان  
بپایہ والای دستوری رسید بہ بیماری و در شانہ یا گروہ  
گرفتار شد و پس از سہ ماہ و بیت و دو روز کہ  
بستوری گزرانید (بامداد سہ شنبہ بیت و نہم  
سال یکہزار و یکصد و سی و سہ تازی) از ہمان درو  
رہ سپر جہان دیگر گشت

در نژاد امین الدینخان و سرگزشت  
نمود و نمود

امین الدینخان پسر خواجہ بہاء الدین قاضی سمرقند و برادر  
زاوہ خواجہ عابد چین قلیخان بود کہ نیامی نظام الملک است  
گویند در پایانہای روزگار اورنگزیب میر محمد  
حسین نامی از مردم مشہد پیدا شدہ نامہ بزبان  
فارسی باستان نگاشتہ نامش را (انغوزہ مقدسہ)

## داستان ترک‌تازان هند

گذاشته کیشی از نو پدید آورد و نام خود را (نمود و نمود)  
 نهاد و چون از دانش و هنر و نیز از سیم و زر و آ  
 سرمایه ژرفی بود تا گاه بهادر شاه پیروان بسیار و  
 گرویدگان بی شمار بهم بسته آنها را (فرود) خواند  
 میگفت هر یک از جانشینان واپسین پیمبران را دو پایه  
 بود یکی (سیکوی) و دیگری (میشوائی) و سیکوی به همین که من  
 باشم و میشوائی به دوازدهمین که (مهدی) باشد انجام  
 پذیرفت چنانکه قراب و درتاب به پیمبران فرود میآید به  
 من نیز فرود میآید  
 و همچنین میگفت فرود آمدن قراب بر من بدو گونه است  
 یکی چنین است که سخت گوی رخسندۀ مانند آفتاب  
 چشم نمودار میشود و سخنان چند بر آن بکار شبانه  
 که بر میخوانم و اینکه پس از آن بهوش میوم از آن



که فروغ آن مرا فرو میگردد و در آن هنگام بر من آنگونه دشوار  
 میگذرد که دیگر آفتاب برو داشت آن نمیباشد  
 دیگری این است که آوازی بگوشش دلم بر میخورد و آن  
 سخنان را که نوشته ام و مینویسم در می یابیم  
 روزی سه بار پیش از بر آمدن آفتاب و نیمروز  
 هنگامیکه آفتاب میان آسمان است و پس از فرو رفتن  
 اختر جهانتاب که سرخی هنوز بجا است) برای فرودان  
 خود نماز در میان گذاشته آن را (دید) نام نهاده بود و  
 آن دید بدینگونه بود که خودش یا جانشینش به نمازگاه  
 در آمده در میان ایستاده میشد و بر چهار سوی او از فرودان  
 چندانکه آنجا آمده بودند چهار روه مانند چهار دیوار خانه که  
 چهار گوشه باشد بته میگشت و هر روه برده که روبرویش  
 بود نگرسته سخنانیک ساخته و پرداخته خود او بود بر زبان